دوفصلنامه علمی تخصصی
اندیشه‌های قرآنی متفکران معاصر
سال سوم، شماره چهارم، پاییز و زمستان ۱۴۰۴

تحلیل و بررسی نظریه استقلال قرآن در تفسیر از دیدگاه علامه طباطبایی

عزت‌الله مولایی‌نیا،[۱] مرضیه سلیمانی[۲]

چکیده

یکی از اساسی‌ترین مسائل علوم قرآن، بررسی روش تفسیر و فهم قرآن است. براین‌اساس، **مسئله اصلی** پژوهش این است که عده‌ای از قرآن‌پژوهان معتقدند قرآن به تنهایی گویای مقاصد و مراد خود است و در این راستا به هیچ غیری، حتی سنت اهل‌بیت علیهم‌السلام نیازمند نیست. این گروه، سنت را به‌عنوان مؤید قرآن کریم می‌پذیرند نه به‌عنوان مفسر. در مقابل، گروهی معتقدند اهل‌بیت علیهم‌السلام مفسران حقیقی قرآن کریم‌اند و تفسیر قرآن بدون رجوع به آنان امکان‌پذیر نیست. ازجمله طرف‌داران نظریه اول، علامه سیدمحمدحسین طباطبایی است. این نوشتار که با استفاده از منابع کتابخانه‌ای و به **روش** توصیفی ـ تحلیلی به رشته تحریر درآمده، به دنبال تحلیل نظریه ایشان است. اهمیت این موضوع، به‌اندازه اهمیت فهم و به‌کارگیری مفاهیم قرآن است؛ چراکه برای دستیابی به مراد الهی و طی مسیر کمال، باید از صحیح‌ترین روش در تفسیر قرآن استفاده کرد. از بررسی‌های فوق این **نتیجه** قابل دستیابی است که هرچند قرآن کریم، نور و تبیان است و به زبان عربی مبین نازل شده است، اما گاهی مخاطبان برای فهم مراد آن و دستیابی به مقصود واقعی خداوند، به سنت اهل‌بیت علیهم‌السلام نیازمندند؛ همچنان‌که علامه طباطبایی نیز در تفسیر قرآن، از سنت بهره برده است.

واژگان کلیدی: نظریه استقلال قرآن در تفسیر، فهم مراد الهی، علامه طباطبایی.

---

۱. دانشیار گروه علوم قرآن و حدیث دانشگاه قم، قم، ایران؛ molaeiniya@gmail.com.
۲. دانشجوی دکتری علوم قرآن و حدیث دانشگاه قم، قم، ایران (نویسنده‌مسئول)؛ marziyesoleimani90@gmail.com.
تاریخ دریافت ۱۴۰۴/۱۰/۳ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۱۱/۱۳

۱. بیان مسئله

یکی از مهم‌ترین دغدغه‌های قرآن‌پژوهان در طول تاریخ، چگونگی و روش تفسیر قرآن بوده است. عده‌ای از مفسران، باتکیه‌بر روایات اهل‌بیت علیهم‌السلام، برخی مبتنی بر مباحث عقلی و فلسفی و همچنین با استفاده از روش‌های مختلف، به تفسیر قرآن می‌پرداختند. در این میان، گروهی از مفسران معتقدند برای دستیابی به مراد الهی، کافی است به مطالعه مجموعه آیات قرآن بپردازیم و برای تفسیر هر آیه، آن را در کنار آیات مرتبط و متناسب قرار دهیم. به‌عبارت‌دیگر، این گروه از مفسران معتقدند قرآن برای ابلاغ مقاصد خود، به مفسر بیرونی نیاز ندارد. از این دیدگاه، با عنوان نظریه «استقلال قرآن در تفسیر» یاد می‌شود. استقلال، مصدر باب استفعال از مادهٔ «قلل»، خلاف کثرت و به معنای «اندک شمردن» (ابن‌منظور، ۱۴۱۴، ج۱۱، ص۵۶۳) و «به کاری پرداختن بدون مشارکت دیگران» (طریحی، ۱۳۷۵، ج۵، ص۴۵۵) آمده است.

منظور از استقلال قرآن در تفسیر این است که قرآن در دلالت خود بر مقصودش گنگ نیست و مراد تحت‌اللفظی قرآن همان است که از لفظ عربی‌اش فهمیده می‌شود (طباطبایی، ۱۳۸۸، ص۴۲). مطابق نظریهٔ استقلال قرآن در تفسیر، بنابر دلیل‌های قرآنی و روایی، قرآن خود بیانگر مقصود خود است و نقش مفسران در تفسیر، تنها تسهیل طریق و بیان همان مطالبی است که قرآن بدان دلالت دارد؛ هرچند قبل از بیان آنها، مخاطبان قرآن متوجه مراد آن نمی‌شدند. درواقع، استقلال دلالی قرآن به معنای عدم نیازمندی آن به هرگونه مفسر بیرونی حتی سنت است.

۱-۱. ضرورت پژوهش: ازآنجاکه قرآن، تنها کتاب آسمانی متقن و تحریف‌ناپذیر در دست بشر است، این موضوع، بسیار حائز اهمیت است که انسان برای بهره‌گیری از قرآن کریم، آیا خود به تنهایی می‌تواند به سراغ قرآن برود و آن را بفهمد؟ یا اینکه مراجعه به معصومان علیهم‌السلام برای فهم مراد الهی، اجتناب‌ناپذیر است؟ به‌عبارت‌دیگر باید بررسی شود آیا قرآن در تفسیر، مستقل است یا خیر؟ این نظریه، موافقان و مخالفان گوناگونی دارد و این تحقیق در پی بررسی دیدگاه علامه طباطبایی در این زمینه است.

۱-۲. پیشینه پژوهش: باوجود پژوهش‌های متعددی که تاکنون درباره تفسیر قرآن و تفسیر المیزان صورت گرفته است، در موضوع این مقاله، پژوهش مستقلی سامان نیافته است.

پژوهش‌های انجام‌شده در این زمینه عبارت‌اند از:

الف) پایان‌نامه «نقد و بررسی و تحلیل نگرش به عقل و دین با تأکید بر مکتب تفکیک» (محمدعلی زینلی، ۱۳۸۶) باهدف بررسی موضوع کلی رابطه عقل و دین بر مبنای دیدگاه علامه یا مکتب تفکیک یا هر دو نگاشته شده و در آن، به نظریه استقلال پرداخته نشده است.

ب) مقاله «استقلال قرآن در بیان و نقش روایات در تفسیر از منظر علامه طباطبایی» (رستم‌نژاد، ۱۳۹۰) با تبیین نظریهٔ استقلال، از جایگاه و نقش روایات تفسیری در قرآن کریم بحث کرده و در مقام دفاع از آن برآمده است. این در حالی است که نوشتار پیش رو، رویکردی تحلیلی دارد و با تحلیل این نظریه، درصدد دستیابی به خاستگاه‌های آن است.

ج) مقاله «نقد و بررسی قرآن‌بسندگی در تفسیر» (جعفر یاسمی، ۱۳۸۹) درصدد بررسی کلی نظریه قرآن‌بسندگی است و ازاین‌رو به نقد و بررسی آن از زوایای کلی می‌پردازد.

د) مقاله «تأملاتی در میزان کارآیی روش تفسیر قرآن به قرآن» (کامران ایزدی مبارکه، ۱۳۸۶) نیز پس از اشاره به پیشینه و دلایل این روش، ملاحظاتی را دربارهٔ آن مطرح کرده است.

پژوهش حاضر باهدف بررسی دلیل‌های علامه طباطبایی در نظریه استقلال قرآن، ادامه‌دهندهٔ مسیر پژوهش‌هایی است که در راستای نقد و بررسی این دیدگاه به نگارش درآمده است.

۲. دلیل‌های علامه طباطبایی بر استقلال قرآن در تفسیر

علامه طباطبایی برای اثبات نظریه استقلال قرآن در تفسیر، در مقدمه تفسیر المیزان و همچنین ضمن تفسیر آیات در متن این کتاب، از قرآن کریم و روایات معصومان علیهم‌السلام و دلیل‌های عقلی استفاده می‌کند. این دلیل‌ها عبارت‌اند از:

۲-۱. دلیل‌های قرآنی

الف) علامه طباطبایی به آیاتی‌که قرآن کریم را «نور»، «هدایت» و «تبیان» معرفی می‌کند، استناد می‌کند و می‌گوید: «پس نور را با طلب روشنایی از غیر چه کار؟! شأن چیزی که عین هدایت است این نیست که به‌وسیلهٔ دیگری هدایت شود. چگونه چیزی که «تبیاناً لکل شیء» است، با غیر خودش تبیین شود؟!» (طباطبایی، ۱۳۷۱، ج۳، ص۸۶ و همان، ۱۳۸۶، ص۱۰۷).

ویژگی بارز نور این است که «ظاهرٌ لنفسه و مظهرٌ لغیره» است؛ یعنی هم خودش به‌خودی خود روشن است و هم روشن‌کنندهٔ دیگران است. پس نیازی به کسب روشنایی از سوی غیر ندارد و هیچ غیری قابلیت اهدای روشنایی به آن را ندارد. قرآن نیز که با وصف نور ستوده شده، در بیان مرادات خود روشن است و نیازی به غیر ندارد.

ب) ایشان معتقد است آیهٔ شریفه ﴿أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا﴾ (نساء:۸۲) ازجمله آیاتی است که همه مردم، اعم از کافر و مؤمن را به تدبّر در قرآن دعوت می‌کند. طبق نظر وی، این آیه دلالت دارد بر اینکه معارف قرآن، قابل دستیابی برای شخص متدبر است و فهم عادی بشر به آن دسترسی دارد (طباطبایی، ۱۳۷۱، ج۵، ص۲۱). همچنین چون آیه در مقام تحدی است، معنا ندارد که فهم آن، به فهم صحابه و تابعین و حتی رسول خدا ﷺ ارجاع داده شود. زیرا مطلبی که پیامبر ﷺ بیان کنند، یا موافق ظاهر کلام است و لفظ نیز بر آن دلالت دارد، پس شخص متدبر آن را می‌فهمد؛ یا موافق ظاهر کلام نیست و لفظ بر آن دلالت ندارد که این با تحدی سازگاری ندارد (همان، ج۱، ص۸۴). آیه شریفه درصدد است تا با دعوت مردم به تدبر در آیات قرآن، نبود اختلاف و درنتیجه آن، وحیانی بودن قرآن را اثبات کند. لازمهٔ این امر آن است که مخاطبان قرآن، توانایی فهم آیات را داشته باشند و در این مسیر نیازمند دیگری نباشند؛ چراکه در غیر این صورت، وحیانی بودن برای آنها اثبات نخواهد شد. همچنین طباطبایی از این آیه، برای دستیابی به مخصصات برای عمومات قرآن در خود کتاب استفاده می‌کند (همان، بی‌تا، ج۱، ص۱۶۲). ازنظر ایشان برای کشف مخصصات در غیر احکام شرعی، فقط به خود قرآن اکتفا می‌شود. در این هنگام، رجوع به سنت لزومی ندارد و رجوع به عقل و رأی شخصی نیز جایز نیست (همان، ص۱۶۳).

ج) مطابق آیات شریفه ﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ﴾ (نحل:۴۴)، ﴿وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾ (نحل:۶۴) و ﴿وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ﴾ (جمعه:۲)، پیامبر ﷺ عهده‌دار بیان مطالبی است که قرآن کریم خود بر آن دلالت دارد و حضرت رسول ﷺ به‌منزلهٔ معلمی آگاه، راه رسیدن به این مطالب را تسهیل می‌کند؛ نه اینکه مطالبی را بیان کند که راهی به‌سوی فهم آنها وجود ندارد (طباطبایی، ۱۳۷۱، ج۱، ص۸۵).

د) خداوند در آیه ﴿وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا﴾؛ «و کسانی‌که در اقامهٔ دین ما مجاهده می‌کنند، ما به‌سوی راه‌های خود هدایتشان می‌کنیم»» (عنکبوت:۶۹) به مجاهدان در راهش وعده هدایت می‌دهد. هیچ جهادی بزرگ‌تر از تلاش برای فهم کتاب خدا نیست و خداوند بشر را به راه درست هدایت خواهد کرد (طباطبایی، ۱۳۷۱، ج۱، ص۱۱).

هـ) ازآنجاکه قرآن کریم زبان خود را عربی مبین معرفی می‌کند، پس هر شخص مسلط بر زبان و اسلوب عرب به‌راحتی می‌تواند قرآن را بفهمد. اختلاف نظرات در تفسیر قرآن نیز هیچ‌گاه برخاسته از الفاظ آن نیست؛ بلکه اختلافات، ناشی از تعیین مصداقی است که مفاهیم الفاظ می‌رساند. (همان، ص۹).

۲-۲. دلیل‌های روایی

الف) روایاتی که به تمسک به قرآن، تدبر در آن و سند دانستن آن توصیه می‌کنند؛ از مله: «قال النبي: فإذا التبست عليكم الفتن كقطع الليل المظلم، فعليكم بالقرآن ...؛ پس هنگامی‌که فتنه‌ها مانند شب تاریک بر شما (راه حق را) مشتبه کرد، پس به قرآن پناه ببرید...» (طباطبایی، ۱۳۷۱، ج۱، ص۱۲).

ب) روایاتی که آیات قرآن را مؤید و تصدیق‌کنندهٔ یکدیگر می‌داند: «قال علی علیه‌السلام: ... ينطق بعضه ببعض و يشهد بعضه على بعض؛ بخشی از قرآن، بخش دیگر را بیان می‌کند و قسمتی از قرآن، بر قسمت دیگر گواه و شاهد است».

ج) روایاتی که به عرضهٔ روایات وارده از معصومان علیهم‌السلام بر قرآن توصیه می‌کنند. به موجب این اخبار، حدیث باید بر کتاب خدا عرضه شود، اگر موافق کتاب باشد به آن اخذ و عمل شود و اگر مخالف بود طرد گردد. حال اگر فهم قرآن متوقف بر بیان پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله باشد، دور باطل لازم می‌آید (همان، ج۱، ص۸۵ و همان، ۱۳۸۸، ص۸۰).

د) تعداد زیادی از روایات صادره از ائمه علیهم‌السلام شامل استدلال بر آیه‌ای، برای آیه دیگر است و این گونه استدلال تنها در صورتی صحیح است که دستیابی بر معانی قرآن برای مخاطب ممکن باشد و ذهن به تنهایی بتواند معانی را درک کند (همان، ص۸۷).

هـ) روایاتی از ائمه علیهم‌السلام وجود دارد که بر گویا بودن قرآن دلالت دارند؛ ازجمله، امام باقر علیه‌السلام می‌فرماید: «هرکس گمان کند کتاب خدا مبهم است، هلاک شده و دیگران را نیز به هلاکت افکنده

است» و نیـز می‌فرمایـد: «هنگامی که حدیثی برای شما گفتم، دربارهٔ جایـگاه آن در کتاب خدا از من بپرسید».

ایشان بین روایاتی که نیل به معارف قرآن را برای همگان ممکن می‌دانند و روایاتی که عقل مـردم را دور از فهـم قـرآن بیـان می‌دارند، بدین‌گونه جمع می‌کنند که تفسـیری که نسـبت به آن تشـویق شـده، تفسـیر ازطریق معین است که همان استمداد از قرآن و تفسـیر آیه به آیه می‌باشد. این مهارت، با تمرین در روایات نقل‌شده از معصومان علیهم‌السلام به دست خواهد آمد. تفسیری که از آن نهی شده، تفسیر قرآن از غیر این طریق است (همان، ص۸۷).

و) طبـق روایـت ثقلیـن، قرآن و سـنت هر دو حجت‌انـد و قرآن به‌خودی‌خود، بـر معانی خود دلالت دارد و از معارف الهی کشـف می‌کند. سـنت نیز مردم را به طریق این دلالت و همچنین به اهداف قرآن راهنمایی می‌کند (همان، ص۸۶).

۳-۲. دلیل‌های عقلی

۱. اولین دلیلی که در کتاب قرآن در اسـلام علامه طباطبایی برای اثبات اسـتقلال قرآن ذکر شـده، ناشی از مقایسه قرآن با سایر کلام‌های معمولی است: «قرآن که از سنخ کلام است، مانند هر کلام معمولی، از معنای مراد خود کشف می‌کند و هرگز در دلالت خود گنگ نیست و از خارج نیز دلیلی وجود ندارد که مراد تحت‌اللفظی قرآن جز آن است که از لفظ عربی‌اش فهمیده می‌شود». سپس دو دلیل برای اثبات گنگ نبودن قرآن ذکر می‌کند:

الـف) هرکـس بـه لغت آشـنایی داشـته باشـد، از جمـلات آیـات کریمه، معنـای آنها را آشـکارا می‌فهمد؛ چنان‌که از جملات هر کلام عربی دیگر، معنا را می‌فهمد.

ب) قـرآن شـامل آیاتـی اسـت که در آنهـا طایفهٔ خاصی مانند بنی‌اسـرائیل و مؤمنـان و کفار و گاهی عموم مردم را متعلق خطاب قرار داده یا به مقام تحدی برآمده اسـت و از ایشـان می‌خواهد که اگر شـك و تردید دارند در اینکه قرآن کلام خداسـت مثل آن را بیاورند و بدیهی اسـت که تکلم با مردم با الفاظی که خاصیت تفهیم را واجد نیست معنا ندارد و همچنین تکلیف مردم به آوردن مثل چیزی که معنای محصلی از آن فهمیده نمی‌شود، قابل‌قبول نیست (همان، ۱۳۸۸، ص۴۱-۴۲).

۲. اکتفا به اقوال مفسرانِ صدر اسلام در معانی آیات قرآن موجب توقف سیر علمی می‌شود.

همان طور که در آثار صحابه و تابعین مشهود است، در معانی آیات، تنها معانی بسیط و خالی از دقت نظر و تعمق علمی از آنان نقل شده است و قابل اکتفا نیست (همان).

۳. در این بخش، علامه طباطبایی با اشاره به وجود اختلافات متعدد بین روایات رسیده از صحابه، آن را دلیلی بر عدم لزوم مراجعه به اقوال آنان می‌داند و می‌فرماید: «اگر بگوییم باید از بین این اقوال مختلف، قولی را که خلاف اجماع صحابه نباشد انتخاب کنیم، راه حل صحیحی نیست؛ چراکه صحابه از ابراز قول خلاف اجماع ابایی نداشتند و خود را ملزم به رعایت آن نمی‌دانستند. پس بر دیگران هم واجب نیست که بر قول آنها اکتفا کنند؛ زیرا قول آنها نسبت به سایر اقوال حجیتی ندارد. این اختلافات نشان می‌دهد که حقیقت بر آنها پوشیده مانده است» (همان، ۱۳۷۱، ج۳، ص۸۵).

۴. ازنظر طباطبایی، چون در قرآن هیچ‌گونه تغییر و تحول راه ندارد، پس هیچ حاکمی تا ابد نمی‌تواند علیه قرآن حکم کند (همان، ج۵، ص۲۰). درواقع علامه معتقد است قرآن خود بیانگر مقصود خود است؛ پس هیچ غیری نمی‌تواند حکمی برخلاف حکم قرآن صادر کند.

۵. طباطبایی معتقد است شمار روایاتی که می‌توان نام روایت نبوی بر آن گذاشت، کمتر از ۲۵۰ حدیث است که سند بسیاری از آنها ضعیف و متن برخی از آنها منکر است. هرچند در میان روایات اهل‌بیت علیهم‌السلام تعداد بسیاری احادیث قابل اعتماد یافت می‌شود، ولی درهرحال در برابر سؤالات نامحدود کفایت نمی‌کنند (همان، ۱۳۸۸، ص۷۹). با این حساب نمی‌توانیم تفسیر قرآن را به تفسیر اهل‌بیت علیهم‌السلام وابسته بدانیم؛ چراکه در این صورت، برای مردم زمان غیبت نصیبی باقی نخواهد ماند. البته ایشان تصریح می‌کند که استقلال قرآن در تفسیر، با اینکه پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و ائمه اطهار علیهم‌السلام مراجع علمی هستند، منافات ندارد، اما علت این همخوانی را کلی بودن بیانات قرآن در احکام و قوانین شریعت می‌داند که روشن شدن تفاصیل آنها، به مراجعهٔ به سنت متوقف است (همان، ۱۳۸۶، ص۱۰۷).

شاید بتوان گفت در نگاه ایشان، قرآن به‌منزلهٔ کتاب قانونی است که درصدد بیان کلیات دین و شاکلهٔ اصلی شریعت است. درنتیجه، خود وارد مسائل جزئی یا شیوه‌های اجرایی احکام خود نشده است؛ بلکه در این گونه موارد، تنها به بیان کلیات اکتفا کرده است. حتی در بیان

سرگذشت پیشینیان تا جایی وارد جزئیات می‌شود که برای هدایت و عبرت‌آموزی مردم لازم است، نه بیشتر. نکته قابل‌توجه اینجاست که در این دیدگاه، خداوند تمام آنچه درصدد بیان آن بوده، بیان کرده و در همین حد که بیان شده، قرآن روشن و بیّن است؛ اما در جزئیاتی که خداوند در قرآن درصدد طرح آنها نبوده، به مفسر احتیاج دارد. ازنظر طباطبایی، این جزئیات شامل مواردی مانند آیات الاحکام، قصص و... می‌شود؛ زیرا این موارد را مصداق آیه شریفه ﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾ (حشر:۷) می‌داند (طباطبایی، ۱۳۷۱، ج۳، ص۸۴).

برای نمونه، ذیل تفسیر آیه ﴿وَأَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفَيِ النَّهَارِ وَزُلَفًا مِنَ اللَّيْلِ إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ﴾؛ «نماز بگزار در آغاز و انجام روز و ساعاتی از شب، زیرا نیکی‌ها و بدی‌ها را از میان می‌برد. این اندرزی است برای اندرزپذیران» (هود:۱۱۴)، پس از بیان چند مورد از اختلاف اقوال می‌فرماید: «ازآنجاکه بحث فقهی است، از روایات پیامبر اکرم ﷺ و ائمه اطهار علیهم‌السلام پیروی می‌شود. ان‌شاءالله در بحث روایی آتی خواهد آمد» (طباطبایی، ۱۳۷۱، ج۱۱، ص۵۸).

البته ایشان در زمینهٔ این آیات نیز معتقد است آن مقداری که خداوند درصدد بیان آن بوده در قرآن بیان شده و واضح است و نیاز به مفسر ندارد. این آیات به تفصیل احتیاج دارند نه تفسیر؛ یعنی لازم است پیامبر ﷺ با بیان خود، این آیات را توضیح دهد و جزئیاتی از آن را بیان کند که به هر دلیلی در قرآن از آنها صحبت نشده است. برای مثال، تعیین مصداق نمازی که در طرفی النهار خوانده می‌شود به عهده پیامبر اکرم ﷺ است. بنابراین می‌توان گفت طبق نظر ایشان، قرآن نیازمند تفصیل یا توضیح است نه تفسیر. برای درک معانی سایر آیات نیز معتقد است باید روش را از ائمه اطهار علیهم‌السلام اتخاذ کرد. به‌طورکلّی در باور طباطبایی، بیشترین نقش و کارایی روایات تفسیری، پیش از آنکه به اصل تفسیر بازگردد به روش تفسیر و شیوه برداشت از قرآن بازمی‌گردد و در این روایات، باید سراغ روش تفسیر را گرفت نه خود تفسیر را. به دیگر سخن باید گفت که روایات تفسیری پیش از آنکه نقش تفسیری داشته باشند، نقش آموزشی و تربیتی دارند؛ چراکه بررسی و مطالعهٔ عمیق آنها، راه درست تفسیر و برداشت از قرآن را به مفسّر نشان می‌دهد (رستمی، ۱۳۸۰، ص۵۱).

۳. بررسی دلیل‌های علامه طباطبایی بر استقلال قرآن در تفسیر

قبل از هرگونه داوری، بیان چند نکته لازم است:

الف) در قرآن قطعاً آیاتی وجود دارند که نیاز به تبیین و تفسیر داشته باشند و تفسیر آنها را می‌توان از برخی آیات دیگر به دست آورد. به تعبیر دیگر، اصل این موضوع به شکل موجبه جزئیه، صحیح و غیر قابل تردید است.

ب) در قرآن، آیات فقهی و حقوقی به‌طورکلی بیان شده و این آیات در بیان کلی خود روشن‌اند.

ج) برای درک معانی سایر آیات، باید به روش دودمان وحی مراجعه کرد. درحقیقت، بیشترین کارایی روایات تفسیری، به روش تفسیر و شیوه برداشت از آیات بازمی‌گردد؛ زیرا با مطالعهٔ آنها راه‌های تفسیر و برداشت‌های صحیح از قرآن آموزش داده می‌شود.

د) علامه علاوه بر نیاز به سنت در آیات الاحکام و معاد و قصص، به نیاز مبرم تفسیر قرآن به قرآن به اصول و قواعد و همچنین لزوم آموزش روش تفسیر قرآن به قرآن توسط دودمان وحی معتقد است. این یعنی کل قرآن به نحوی در تفسیر به بیان ثقل کبیر علیهم‌السلام نیازمند است؛ چه در تعیین مصداق در آیات الاحکام و قصص و معاد و چه در تعیین روش تفسیر قرآن به قرآن در سایر آیات.

هـ) علامه طباطبایی در ارائهٔ نظریه «تفسیر قرآن به قرآن»، تکریم قرآن را هدف قرار داده است و انگیزه‌ای جز اهتمام به امر وحی و کتاب الهی نداشته و هرگز درصدد نفی ارزش و اعتبار و حجیت قول و فعل معصومان علیهم‌السلام در زمینه تفسیر و سایر معارف دینی نبوده است. اکنون باتوجه‌به این مقدمات پذیرفته و مسلم، آنچه جای تأمل و نقد دارد اطلاق یا عموم این سخن است نه اصل آن. اگر بگوییم یکی از راه‌های تفسیر قرآن این است که به‌وسیله خود آیات تفسیر شود، سخن درستی است، اما اگر بگوییم تنها راه صحیح، تفسیر قرآن به قرآن است و قرآن به بیان پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و عترت پیامبر (در غیر آیات احکام و بعضی از آیات معاد و قصص) نیازمند نیست، این اشکال پدید می‌آید که در برخی زمینه‌ها قادر به رفع ابهام آیه به‌وسیله خود آیات نیستیم و بیان معصوم است که رفع ابهام می‌کند (سیدان، ۱۳۷۶، ص۳۰۶-۳۱۷).

۱-۳. بررسی دلیل‌های قرآنی

الف) طباطبایی با استفاده از آیاتی که قرآن را نور توصیف می‌کنند، بی‌نیازی قرآن را از غیر به اثبات می‌رساند؛ درحالی‌که نور بودن قرآن، به معنای بدیهی بودن آن نیست تا نیاز به تفسیر نداشته باشد (جوادی آملی، ۱۳۸۷، ج۱، ص۶)؛ بلکه تصوری که از نور بودن قرآن در ذهن شکل می‌گیرد، هدایتگری و راهنما بودن آن است. خاصیت اصلی نور، هدایت و رهبری است و هرجا که بتابد، هدایت نیز در آن ظهور می‌کند (همان، ۱۳۸۶، ج۱، ص۱۸۶). به بیان دیگر، قرآن کریم به‌منزله نوری است که با فهمیدن و به‌کارگیری آموزه‌های آن می‌توان به هدایت رسید. آیهٔ شریفه زیر مؤید این برداشت است: ﴿...وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا...﴾؛ «لیکن ما آن را نوری قرار دادیم تا به‌وسیله آن هرکدام از بندگانمان را خواستیم، هدایت کنیم» (شوری:۵۲).

بر اساس کریمهٔ فوق، کارکرد اصلی قرآن به‌عنوان «نور»، هدایتگریِ آن است. بدیهی است هدایتگریِ قرآن با شرط یادگیری دقیق آموزه‌ها و اجرایی کردن فرامین آن محقق می‌شود. حال این سؤال مطرح می‌شود که فهم آموزه‌های قرآن، به سنت احتیاج دارد یا خیر؟! توجه به ادامهٔ آیهٔ شریفه، راهگشای این مسئله است. خداوند در ادامهٔ این آیه، پیامبر اکرم ﷺ را هدایتگرِ به صراط مستقیم معرفی می‌کند: ﴿وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ (شوری:۵۲). درحقیقت، قرآن که سراسر «نور مبین» است بر پیامبر اکرم ﷺ نازل شد تا ایشان با تعلیم آن بر مردم، آنان را از ظلمتِ گمراهی، به‌سوی نورِ هدایت منتقل کنند: ﴿كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَى صِرَاطِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ﴾؛ «این کتابی است که به تو نازل کردیم تا مردم را به اذن پروردگارشان از ظلمت‌ها خارج کنی و به‌سوی نور ببری که راه خدای عزیز و ستوده است» (ابراهیم:۱).

درواقع کارکرد و هدف قرآن که همان هدایت به سمت کمال است، به‌وسیلهٔ پیامبر اکرم ﷺ محقق می‌شود؛ زیرا گرچه قرآن کتاب هدایت است، اما به مجری هم نیاز دارد (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج۱۰، ص۲۶۷). پیامبر اکرم ﷺ به‌عنوان حاکم اسلامی مؤظف است پس از تبیین مفاهیم قرآن برای مردم، به اجرای آنها در متن جامعه اسلامی بپردازد.

در آیه‌ای دیگر، این اخراج از ظلمات به سمت نور، به خداوند نسبت داده شده؛ آن هم به‌وسیلهٔ قرآن که نور و کتاب مبین است: ﴿قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ * يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ

رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾؛ «نور و کتابی که خدا به‌وسیله آن، پیروان خوشنودی خویش را به طرق سلامت هدایت می‌کند و آنان را به اذن خود از ظلمت‌ها به‌سوی نور خارج می‌کند، به‌سوی صراط مستقیم هدایت می‌نماید» (نساء:۱۵-۱۶).

گذشته از آن، باوجود اینکه در نور بودن قرآن شکی نیست، اما باید توجه داشت که همهٔ مخاطبان قرآن، از لحاظ ظرفیت پذیرش و سطح درک و آگاهی، در یک رتبه نیستند. پس باید اذعان کرد که نور بودن قرآن، مستلزم آن نیست که مخاطبان آن بدون نیاز به هر غیری ازجمله سنت بتوانند مراد آن را بفهمند و به هدایت برسند و الّا باید نیاز به تفسیر را انکار کنیم؛ چراکه تفسیر، مطابق تعریف طباطبایی، حاوی کشف از مقاصد و مدالیل قرآن است. واضح است که کشف در جایی کاربرد دارد که معنایی پنهان و مخفی شده باشد؛ حال آنکه در کلامی که «ظاهرٌ لنفسه» است، معنایی مخفی و پوشیده‌شده وجود ندارد تا به کشف نیاز باشد.

پس باید اذعان کرد که قرآن معانی پنهان دارد، اما با کمک تشکیل خانوادهٔ آیات، تفسیر موضوعی و همچنین به کمک تفسیر روایی، قابل کشف و فهم است. اگر قرآن را نوری بدانیم که پرتوهایش توسط وجود مقدس اهل‌بیت علیهم‌السلام به ما می‌رسد و آنان را واسطهٔ فیض ببینیم، دیگر این واسطه‌گری را نیاز به غیر و منافی با نور بودن قرآن تلقی نمی‌کنیم.

ب) طباطبایی لازمهٔ تحضیض و تشویقِ به تدبر در آیات قرآن را امکان فهم همگانی مردم دانسته است که درنهایت به علم به عدم وجود تناقض در قرآن منجر می‌شود. اما مقصود خداوند متعال از بسیاری از آیات برای ما روشن نیست و بنابراین مفسران در بیان مراد از آن اختلاف کرده، هریک از آنها تلاش خود را برای درک آن به کار برده و برای فهم آن به آیاتی که آن را محکم می‌دانند مراجعه نموده‌اند و به نتیجه‌ای می‌رسند و دیگران با همین روش به نتایج دیگری دست می‌یابند. آیا اختلافات، نشانهٔ مخفی ماندن حقیقت و روشن نبودن مطلب نیست؟ پس این اختلافات، بهترین شاهد است بر آنکه آنان مقصود واقعی حق‌تعالی را نیافته‌اند و به ما می‌فهماند که هرچند قرآن بیانگر و تبیان هر چیز است، ولی این تبیین به‌واسطهٔ سرپرست قرآن محقق می‌شود نه خود قرآن (مهدی، ۱۳۸۰، ص۲۱). در این میان، توجه به این نکته ضروری است که اگر در آیه‌ای نسبت به مراد و مفهوم آن، اشکالی وارد شود یا تضادی میان دو آیه به نظر رسیده

باشد، اگر در پاسخ آن گفته شود: «اگر این آیه به طور احتمال معنای آن چنین باشد و آیه دیگر احتمالاً آن‌چنان باشد، دیگر تضادی نیست و به این گونه پاسخ داده شود، چنین پاسخی برای اعتراض‌کننده، کارساز نخواهد بود؛ زیرا هر اشکالی با چنین پاسخی حل می‌شود».

هرچند علامه به‌طورکلی بهره‌گیری از دودمان وحی را در غیر آیات الاحکام و قصص و معاد نفی نکرده و معتقد است با استفاده از میراث اهل‌بیت علیهم‌السلام که همان تفسیر موضوعی و قرآن به قرآن است، می‌توان ابهامات آیات را رفع نمود، اما باید اذعان کرد که اختلافات ظاهری قرآن، به داور احتیاج دارد و همیشه تفسیر موضوعی به تنهایی پاسخ‌گو نیست. بنابراین، اگر خود این کتاب و آورندهٔ این کتاب، افرادی را که سخن آنان در اثبات و تعیین یک احتمال از میان احتمالات گوناگون سند و حجت باشد، معرفی نکند، همچنان اشکال باقی است و تنها باوجود احتمالات نمی‌توان مشکل و شبهه را حل کرد. به‌عبارت‌دیگر، در موارد بسیاری برای فهم آیه نمی‌توان به‌راحتی و به طور کامل و روشن و قطعی، آیه را با آیات دیگر روشن ساخت و مشکل را حل کرد.

بلی با احتمالاتی می‌توان از کنار آیه به آسانی گذشت، ولی این احتمالات برای اشکال‌کننده، پاسخ کافی نیست. اما اگر در پاسخ او گفته شود که باید در این زمینه به کسانی که سخن آنان سند و حجت است و در ارتباط با این کتاب مطرح هستند و با آن تلازم دارند، مراجعه کنیم و از بیان آنها در حل اشکالات بهره ببریم، چنین پاسخی قانع‌کننده خواهد بود (سیدان، ۱۳۷۶، ص۳۰۶-۳۱۷). با دقت در مفاد آیاتِ هم‌سیاق و مقایسهٔ آنها با آیاتِ هم‌معنا در سایر سور قرآن، می‌توان به انسجام و هماهنگی کلی محتوای قرآن پی برد و درنتیجه به وحیانی بودن کتاب آسمانی اذعان کرد که این عمل درواقع یکی از مراحل ابتدایی تفسیر است؛ چراکه منجر به کشف مراد الهی در قرآن کریم خواهد شد. مردم باتکیه‌بر قرائن منفصل و متصل آیات قرآن که ازجمله آنها، روایات معصومان علیهم‌السلام است، می‌توانند به تدبر در آیاتِ هم‌سیاق بپردازند و درنهایت، مراد الهی را کشف کنند.

کسی که با علوم لازم برای فهم قرآن آشنایی ندارد، نمی‌تواند ظاهر آیات را تلاوت نماید و تدبر کند. حتی ممکن است چنین تدبری او را به گمراهی بکشاند. ممکن است این فرد با تلاوت آیه ﴿يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ﴾ (فتح:۱۲) معتقد به تجسیم خداوند شود و با تلاوت آیهٔ ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ﴾ (شوری:۱۱) او را موجودی جسمانی با قدرتی فوق قدرت بشر ببیند.

هرچند مخاطب آیات تدبر، عموم مردم‌اند و نه متخصصان، ولی تدبری که بتواند منجر به یقین و به آسمانی بودن قرآن شود و آن را فاقد هرگونه تناقض و اختلاف بیابد، مستلزم علم و دانایی و صحت پیش‌فرض‌هایی است که با مطالعه و... به دست می‌آید. درواقع این دسته از آیات، تنها از مردم می‌خواهند این نکته را فهم کنند که فرستندهٔ قرآن، خدای یگانه است. شاید بتوان تدبر را به آبیاری نهایی یک نهال تشبیه کرد که ثمرهٔ آن، کشف مراد الهی خواهد بود؛ یعنی با تأمل پی‌درپی در آیات، درنهایت به کشف مراد الهی نائل خواهیم شد.

همچنان‌که برخی مفسران اهل‌سنت باوجود آنکه رویکرد تفسیری قرآن به قرآن را در پیش گرفته بودند، در تفسیر آیات مربوط به واقعهٔ غدیر خم، به حقیقت آیات دست نیافتند. برای نمونه، خطیب عبدالکریم، مفسر سنی، مراد آیهٔ شریفه: ﴿الْيَوْمَ يَئِسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ...﴾ (مائده:۳) را تفضل الهی به مؤمنان در تشریع احکام و تبیین دین می‌داند و متعرض معترضه بودن این جمله نمی‌شود (خطیب، ۱۴۲۴، ج۳، ص۱۰۳۲). وی علی‌رغم آنکه رویکردش در تفسیر، قرآن به قرآن است، اما در این آیه نمی‌تواند از روش تشکیل خانوادهٔ آیات استفاده کند. ازطرفی به‌خاطر فقدان برخی از شرایط هشت‌گانهٔ تفسیر، از کشف مراد الهی باز می‌ماند.

دومین استفاده علامه طباطبایی از آیه، مربوط به مفهوم تحدی آن می‌شود؛ لکن اینکه آیهٔ شریفه در سیاق تحدی نازل شده است، با فهم استقلالی قرآن ملازمه‌ای ندارد. همان طور که در ابتدای نزول قرآن و در سور مکی، خداوند مبارزه‌طلبی کرد؛ درحالی‌که هنوز بخش عمده‌ای از قرآن نازل نشده بود.

این نکته نشان‌دهنده این است که برای اعتراف به عجز در مقابل مبارزه‌طلبی قرآن، نیازی به فهم تفصیلی و کامل همه آیات قرآن نیست؛ چراکه در زمان تحدی، هنوز برخی از آیات قرآن که ناظر بر آیاتی دیگر است نازل نشده بود و یا بسیاری از رخدادهایی که سرنوشت مسلمانان را تعیین می‌کرد، تحقق نیافته بود. ولی با این وجود، دشمنان و مخالفان پیامبرﷺ با شنیدن گاه چند جمله از آیات شریفه، ایمان می‌آوردند، بدون آنکه حتی سایر آیات را شنیده باشند. درواقع دشمن با شنیدن آیات تحدی، بین دو راه قرار می‌گیرد: یا باید وحیانی بودن آن را بپذیرد و یا اینکه مانند آن را بیاورد. با منتفی شدن شکل دوم، تنها راه اول باقی می‌ماند. پس می‌توان

گفت به کمک آشنایی اجمالی با چهارچوب کلی نظام قرآن و افق دید راهبردی آن در جامعه اسلامی می‌توان به وحیانی بودن قرآن اعتراف کرد و ملازمه‌ای بین مقام تحدی و فهم استقلالی نیست. هرچند آیات تحدی در ابتدای رسالت نازل شدند و مخاطب آن اعراب جاهلی بودند، اما آیا می‌توان گفت اگر کسی از مردم مفهوم آیه‌ای از آیات قرآن را متوجه نشد و از حضرت رسول ﷺ سؤال کرد، تحدی قرآن دچار خدشه شده است؟

سومین استفادهٔ علامه طباطبایی از این آیه آن است که قرآن برای بیان مقیِّدها و مخصِّص‌های خود، به غیر احتیاج ندارد. این در حالی است که ایشان حجیت بیان قطعی و مشافهی اهل‌بیت علیهم‌السلام را پذیرفته است (طباطبایی، ۱۳۷۱، ج۱۲، ص۲۶۱ و همان، ۱۳۸۸، ص۱۰۶)؛ یعنی حتی اگر جایی از لسان مبارک اهل‌بیت علیهم‌السلام کلامی خلاف ظاهر قرآن صادر شد، کلام ایشان حجیت دارد. حتی آنچه حاکی از بیان معصومان علیهم‌السلام است، اگر بیان متواتر و یا محفوف به قرینه قطعیه و آنچه ملحق به آن است باشد، چون بیان است حجت نیز خواهد بود. با پذیرش این نکته، درواقع پذیرفته‌ایم که ممکن است کلامی از اهل‌بیت علیهم‌السلام صادر شود که خلاف ظاهر قرآن باشد و در صورت بروز چنین اختلافی، اولویت با قول معصوم است به این معنا که ظاهر قرآن هنوز شکل نگرفته است و ما در فهم آن اشتباه کرده‌ایم. حتی فلاسفه و اصولیون در مواردی که ظاهر قرآن با روایات قطعی‌الصدور مخالف باشد، درصورتی‌که ظاهر قرآن قابل‌توجیه باشد و روایت مخالف قرآن نباشد، روایت را ترجیح می‌دهند؛ مانند مسئله معاد جسمانی. حال سؤال اینجاست که اگر نور بودن قرآن به معنای واضح و روشن بودن آیات آن و بی‌نیازی از مفسر است، پس چرا برای بیان معصومین علیهم‌السلام حجیت و اولویت قائل می‌شویم؟ حجت بودن قول اهل‌بیت علیهم‌السلام به معنای آن است که آنان مفسران واقعی قرآن هستند و ما ازطریق تفسیر آنها مراد الهی را درک خواهیم کرد.

علمای علم اصول معتقدند بیانات عامّ قرآن را نه‌تنها با کتاب و سنت قطعی (متواتر)، بلکه با خبر واحد نیز می‌توان تخصیص زد: «تردیدی نیست در اینکه عامّ قرآنی را با خاصّ قرآنی می‌توان تخصیص زد و هیچ محذوری ندارد و بی‌تردید عام قرآنی را با خبر متواتر خاصّ می‌توان تخصیص زد». برای مثال، قرآن فرموده است: ﴿يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَيَيْنِ﴾ (نساء:۱۱)؛ یعنی خداوند در مورد فرزندانتان به شما حکم می‌کند که سهم پسر، برابر سهم دو دختر

است که جمع مضاف و مفید عموم است و شامل اولاد کافر و قاتل هم می‌شود که مذکر در همه جا دو برابر ارث می‌برد. ولی در حدیث متواتر وارد شده است که «الکافر لا یرث شیئا یا القاتل لا یرث شیئا» و بدین‌وسیله عامّ کتابی تخصیص خورده است و نیز بدون شك، عامّ قرآنی را به‌وسیله خبر واحد خاصی که با قرائن قطعی بوده و یقین‌آور است، می‌توانیم تخصیص بزنیم» (محمدی، ۱۳۸۵، ص۲۳۵). می‌دانیم که روایات زیادی به‌عنوان مخصّص و بیان‌کنندهٔ عمومات قرآن یا مقیّد مطلقات آن به طور متواتر از اهل‌بیت علیهم‌السلام وارد شده است (خویی، ۱۳۸۲، ص۴۳۱). لزوم استفاده از احادیث در تفسیر قرآن به قرآن از کلام خویی در کتاب شریف البیان در مبحث تفسیر به رأی استفاده می‌شود (همان، ص۳۳۷).

ج) معنای حقیقی واژهٔ «تبیین»، انکشاف کلمه از ابهام است (التحقیق فی کلمات القرآن و لسان العرب، ذیل ماده «بین»). وظیفهٔ تبیین در آیات شریفه ۴۴ و ۶۴ سوره نحل و ۲ سوره جمعه به طور مطلق بر عهده پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله گذاشته شده است و دلیلی وجود ندارد که حیطهٔ این وظیفه را به احکام محدود کنیم؛ بلکه ایشان مسئولیت توضیح دادن تمام مجملات قرآن را دارند. این آیه، از صریح‌ترین آیاتی است که بر نقش غیر قابل انکار پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در تفسیر قرآن تأکید می‌کند و به‌نوعی هدف نهایی از نزول آن را تبیین پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌داند.

درحقیقت، قرآن با این آیه، حجیت قول پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را اثبات می‌کند و «قرآن که حجت بالذات است، سند حجیت سنت خواهد بود و هرگز نمی‌توان با قطع نظر از سنت معصومان علیهم‌السلام به همه حدود و احکام الهی راه یافت و به معارف قرآن کریم آشنا شد» (جوادی آملی، ۱۳۸۲، ج۱، ص۴۲۴-۴۲۵). نکته مهم‌تری که در کلام طباطبایی خودنمایی می‌کند آن است که گویا ایشان «تبیین» را مترادف «تعلیم» دانسته‌اند. درنتیجه، وظیفه تبیین قرآن را که در آیهٔ ۴۴ سوره نحل بدان اشاره شد، مساوی با وظیفه تعلیم قرآن می‌دانند (طباطبایی، ۱۳۷۱، ج۳، ص۸۵ و همان، ۱۳۸۸، ص۴۳)؛ لکن همان طور که قبلاً اشاره شد، در واژهٔ «تبیین»، ایضاح وجود دارد، اما تعلیم، صرف تنبه نفس برای تصور معناست (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ذیل ماده «علم»). همان طور که در آیات مشهود است، پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله، هم وظیفه تعلیم کتاب و هم تبیین آن را بر عهده دارند.

د) ملازمه‌ای بین تلاش برای فهم کتاب خدا و استقلال قرآن در تفسیر دیده نمی‌شود.

هـ) اینکه گفته شود هر شخص مسلط بر زبان و اسلوب عرب به‌راحتی می‌تواند قرآن را بفهمد، نشان‌دهنده آن است که بین معنای ترجمه و تفسیر، خلط شده است. فهم معنای کلمات و عبارات قرآن کریم، با کشف مراد الهی از عبارات و جملات، متفاوت است. چه‌بسا ترجمهٔ لغوی واژه‌ای واضح باشد، اما فهم مراد الهی از آن نیازمند دقت و تأمل باشد. این گونه موارد، بیشتر در مَجازات و کنایات قرآن دیده می‌شود. باید گفت که عربی بودن قرآن، مستلزم فهم آن از سوی همه عرب‌ها نیست؛ چراکه اسلام، مفاهیم و معارفی را به جامعه عرضه کرد که در ادبیات قبل از اسلام وجود نداشت. به‌عبارت‌دیگر، الفاظ و عبارت قرآن‌کریم علاوه بر آنکه حامل معانی وضعی و کاربردی زبان عرب است، معارف جدید دینی را نیز به همراه دارد. این معارف را نمی‌توان از منابع زبان عربی گرفت، بلکه باید از زبان دین و آورنده آن شنید. این امر، به قرآن اختصاص ندارد؛ بلکه زبان و ادبیات هر قومی در رهگذر تحولات اجتماعی و فرهنگی دستخوش تغییر می‌شود و بسیاری از واژه‌ها و ترکیب‌های آن معنایی خاص پیدا می‌کنند. پیامبر اسلام ﷺ، آورندهٔ آخرین دین الهی و خالق بزرگ‌ترین تحول در بنیان‌های فکری و نظامات اجتماعی مردم و بیان‌کننده عالی‌ترین معارف الهی بوده و درنتیجه، طبیعی است که مردم به دلیل عرب بودن قادر نخواهند بود به همه مقاصد قرآن پی ببرند (شاکر، ۱۳۸۲، ص۲۲۸)؛ هرچند در یک دیدگاه کلی متوجه وجوه اعجاز آن می‌شدند و به ارسال شدن آن از جانب خداوند یگانه پی می‌بردند.

به گفتهٔ برخی قرآن‌پژوهان معاصر: «گو اینکه برخی بر این باورند که چون قرآن به زبان عربی نازل شده است، ازاین‌رو شیوه بیانی آن برای عرب‌ها کاملاً قابل درك بوده است... اما حقیقت، نه چنین است. اولاً همه صحابه در درك و فهم زبان قرآن یکسان نبودند و ثانیاً بسیاری از آنان در فهم واژه‌های آیات درمی‌ماندند و نصوص تاریخی گواهی است روشن بر این مدّعا. بنابراین، سخن ابن‌قتیبه، ادیب نام‌آور قرن سوم هجری، استوار است که در این باره نوشته است: عرب‌ها در شناخت واژه‌های دشوار و متشابهات قرآنی یکسان نبودند؛ بلکه در این زمینه برخی بر برخی دیگر برتری داشتند» (مهدوی‌راد، ۱۳۸۲، ص۲۵).

علاوه بر آن، شرح واژه‌ها تنها به لغت و عرف متکی نیست، بلکه گاهی به روایات تفسیری تکیه دارد. گاه واژه‌هایی در لغت، معنای چندی دارند و تنها روایات است که می‌توانند معنای آنها را معین

کنند. مانند واژه «رفث» که در عرف عرب به معنای بدگویی و ناسزا و در قرآن کریم، مَجاز از مباشرت جنسی به کار رفته است (اعرابی، ۱۳۸۷، ج۲، ص۷۰). نکته حائز اهمیت آن است که عرب جاهلیِ عصر نزول که مخاطب اولیه آیات تحدی و تدبر است، برای فهم وحیانیت قرآن و فوق بشری بودنِ آن، به چیزی غیر از قرآن نیاز ندارد؛ بلکه با دقت در مبارزه‌طلبیِ قرآن و نظام کلی حاکم بر آن، پی به حقیقتش خواهد برد و شاید بتوان گفت این معنای استقلال قرآن در تفسیر از دیدگاه علامه است.

۲-۳. بررسی دلیل‌های روایی

الف) مراد روایاتی که به تمسک به قرآن توصیه می‌کنند، آیات محکم است؛ یعنی آیاتی که پس از فحص، مراد خداوند از آنها فهمیده شود. اما متشابهات پیش از تمسک، باید توسط راسخان در علم تشابه‌زدایی شوند. متشابهات قرآن، آیاتی با معانی متعدد هستند که بدون نص صریح یا حدیث صحیح از پیامبر ﷺ و اهل‌بیت علیهم‌السلام، نمی‌توان آنها را به عقیده و سلیقه تفسیر کرد (مجتهده امین، بی‌تا، ج۱، ص۱۱). روایات متعدد، از پیروی از متشابهات نهی کرده‌اند و به ایمان آوردن اکتفا می‌کنند. امام صادق علیه‌السلام فرمود: مردم در متشابهات هلاک شدند؛ زیرا معنایش را درک نکردند، حقیقتش را نشناختند و از نزد خود تأویلی گذاشتند، از اوصیاء نپرسیدند و قول رسول خدا ﷺ را پشت سر انداختند (حر عاملی، ۱۴۰۹، ج۲۷، ص۲۰۲). پیامبر ﷺ فرمود: راسخان در علم، ما آل‌محمد هستیم و خداوند به بقیه امت فرمان داد بگویند: ﴿آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا﴾ (مجلسی، ۱۴۰۳، ج۳۳، ص۱۵۵). روایات به نقش اهل‌بیت علیهم‌السلام در تفسیر متشابهات اشاره دارند. در این راستا، امام صادق علیه‌السلام امام را بیانگر مقصود خداوند از وحی معرفی کرده است: «فَهُوَ عَالِمٌ بِمَا يَرِدُ عَلَيْهِ مِنْ مُلْتَبِسَاتِ الْوَحْيِ» (همان، ج۲۵، ص۱۴۷). رسول خدا ﷺ در خطبه غدیر نیز به این معنی اشاره فرموده است (طبرسی، ۱۳۸۱، ج۱، ص۱۳۱).

ب) فرمایش امام علی علیه‌السلام ناظر بر ضرورت تفسیر قرآن به قرآن است که انکارناپذیر است. نزول تدریجی قرآن در ۲۳ سال و پراکندگی آیات پیرامون یک موضوع در سوره‌های مختلف ایجاب می‌کند برای فهم مقصود نهایی، آنها را کنار هم چید. کلام حضرت امیر علیه‌السلام این روش را تأیید می‌کند، اما وجه انحصاری ندارد؛ یعنی تنها منبع تفسیر را قرآن نمی‌داند؛ بلکه با تأکید بر نظم، هماهنگی و عدم نفی آیات یکدیگر اشاره دارد که در فهم هر آیه، از سایر آیات کمک گرفت. بنابراین، این روایت، نقش سنت در تفسیر را انکار نمی‌کند.

ج) مراد روایات عرضه این است که کلیات و رئوس سخنان پیامبرﷺ در قرآن آمده است، نه تمام جزئیات؛ لذا برای تمییز روایات صحیح از سقیم، فهم اجمالی قرآن کافی است. هرچند در برخی موارد به فهم تفصیلی نرسیم و آیات را بر مصادیق منطبق نکنیم، اما این خللی در تشخیص هماهنگی یا عدم آن وارد نمی‌کند. مقصود روایات عرضه این است که روایات، شاهد قرآنی داشته یا با معارف و احکام قرآن تنافی نداشته باشند؛ مثلاً اگر روایتی بر جبر دلالت کند، با آیه ﴿وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ﴾ (آل‌عمران:۱۸۲) منافات دارد و پذیرفتنی نیست (مهدی، ۱۳۸۰، ص۹۹).

د) استفاده از تفسیر قرآن به قرآن در برخی روایات، دال بر استقلال کامل آیات نیست؛ زیرا گاهی تنها معصومان علیهم‌السلام می‌توانند چنین استفاده‌ای کنند؛ مانند تفسیر امام جواد علیه‌السلام از آیه ۳۸ سوره مائده با آیه ۱۸ سوره جن (طباطبایی، ۱۳۷۱، ج۲۰، ص۵۰). این تفسیر تعبدی است و تنها روش را آموزش می‌دهد (جوادی آملی، ۱۳۸۷، ج۱، ص۷۱). این روایات، نبود اختلاف در قرآن و تأیید ضمنی آیات را می‌رسانند. علامه مجلسی ذیل روایاتی به مبهمات قرآن تصریح کرد: کسی که ناسخ و منسوخ، خاص و عام، محکم و متشابه و مبهمات در الفاظ مفرد و مرکب را نشناسد، دانای به قرآن نیست (مجلسی، ۱۴۰۳، ج۹۰، ص۴). علامه طباطبایی نیز ذیل برخی آیات، به ابهام اشاره دارد؛ مثلاً ذیل ﴿عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى﴾ (نجم:۱۴) می‌گوید: در قرآن، کلامی برای تفسیر این درخت یافت نشد و آیه بر ابهام بنا شده است (طباطبایی، ۱۳۷۱، ج۱۹، ص۳۱). همچنین ذیل آیه ﴿وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ...﴾ (نمل:۸۲)، می‌گوید: آیه‌ای برای تفسیر نیافتیم و سیاق بر مبهم‌گویی گواه است (طباطبایی، ۱۳۷۱، ج۱۵، ص۳۹۶). از کلام طباطبایی برداشت می‌شود خداوند عمداً رمزآلود سخن گفته است. در اینجا سؤالی پیش می‌آید و آن اینکه: آیا این مبهمات همیشه مبهم می‌مانند یا مفسرانی دارند؟ اگر همیشه مبهم، غرض نزول زیر سؤال است.

نتیجه: مقصود طباطبایی از استقلال قرآن، بی‌نیازی آن در ابلاغ هدف کلی (راهنمایی همه به‌سوی خدا) است، اما در تفسیر جزئیات و کشف بطون، مستقل نیست. اگر مبهمات با تفسیر موضوعی روشن نشود، منافاتی با اصول تفسیر علامه (بی‌نیازی در اهداف کلی، وحیانیت و فوق بشری بودن قرآن) ندارد.

۳-۳. بررسی دلیل‌های عقلی

الف) اگر منظور از گنگ نبودن قرآن این است که هر لفظ و عبارت آن ظهور در معنایی دارد، این حرف قابل‌قبولی است. از به کار بردن واژگانی مثل «خاصیت تفهیم، از سنخ کلام بودن، فهم معنا از جملات هر کلام عربی دیگر» چنین برداشت می‌شود که منظور طباطبایی، ظهور الفاظ در معانی است، نه فهم مراد الهی از به‌کارگیری واژگان قرآن، و این با استقلال قرآن در تفسیر متفاوت است.

گویا ایشان در نقد کلام کسی سخن می‌گوید که معتقد است قرآن مجموعه‌ای از حروفی است که بدون قصدِ افادهٔ معنا کنار هم چیده شده و گنگ است. اما به گفتهٔ طباطبایی، قرآن مثل هر کلام دیگری معنا را می‌رساند و خداوند با الفاظی صحبت کرده است که خاصیت تفهیم دارد. اما اگر منظور این باشد که افراد مختلف در طی قرون و سال‌های گوناگون از هر زبان و نژاد و سرزمینی که باشند با صرف تسلط بر زبان عربی قادر خواهند بود معنای اراده‌شده از تمام الفاظ قرآن را بفهمند و بدون نیاز به سنت و حتی با فرض قبول نداشتن پیامبر اکرم ﷺ و اهل‌بیت علیهم‌السلام هدایت شوند، این ادعایی است که به اثبات احتیاج دارد و مثال‌های نقض برای آن قابل ذکر است. مراد تحت‌اللفظی آیات، همیشه واضح نیست؛ هرچند معنای تحت‌اللفظی مشخص باشد.

برای مثال، در عبارت «سدرة المنتهی» همان طور که طباطبایی نیز در تفسیر بیان می‌کند، معنای سدره و منتهی مشخص است، اما مراد چیست؟ یا در عبارت ﴿وَمَا تَغِيضُ الْأَرْحَامُ وَمَا تَزْدَادُ﴾ (رعد:۸)، معنای لغات مشخص است، اما مراد از عبارت، مشخص نیست.

به طور معمول، بحث بر سر ترجمه کمتر پیش می‌آید و اختلافات وقتی رخ می‌نماید که مفسر درصدد کشف مراد آیه باشد. در تفسیر آیهٔ ﴿قَالَ بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ فَقَبَضْتُ قَبْضَةً مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ فَنَبَذْتُهَا وَكَذَلِكَ سَوَّلَتْ لِي نَفْسِي﴾؛ «گفت: من چیزی دیدم که آنها نمی‌دیدند. مشتی از خاکی که نقش پای آن رسول بر آن بود برگرفتم و در آن پیکر افکندم و نفس من این کار را در چشم من بیاراست» (طه:۹۶)، طباطبایی ضمن اذعان به اینکه در هیچ جای قرآن آیه‌ای که مفسر این آیه باشد یافت نمی‌شود، از اختلاف اقوال مفسران یاد می‌کند. ایشان سپس به بیان احتمالاتی در تفسیر آیه می‌پردازد و شبهاتی پیرامون هر احتمال بیان می‌فرماید. در پایان نیز بدون رد یا تأیید کامل احتمالات، تفسیر نهایی را مسکوت می‌گذارد (طباطبایی، ۱۳۷۱، ج۱۴، ص۱۹۵).

حجم این اختلافات در یافتن مراجع ضمیر در آیات، بی‌شمار است. پرواضح است که این کلام بدان معنا نیست که قرآن برای عرب جاهلی عصر نزول قابل فهم نبوده است. همان طور که پیشتر بیان شد، آنان با اندکی تأمل قادر بودند اهداف کلی قرآن و فوق بشری بودن آن را درک نمایند و به عجز خود در برابر آن اعتراف کنند.

ب). با بررسی روایات تفسیری، نمی‌توان منکر اختلافات موجود میان اقوال نقل‌شده از مفسرین صدر اسلام گردید، اما نکته حائز اهمیت آن است که این اشکال، در رجوع مردم به اقوال مفسران متقدم و متأخر نیز وجود دارد و قابل انکار نیست؛ همان طور که طباطبایی نیز در تفسیر برخی آیات، از کثرت این اختلاف اقوال، اظهار تعجب می‌کند (همان، ج۱، ص۲۳۳). آیا این کثرت اقوال در تفسیر آیه موجب می‌شود که ما اقوال آنان را نادیده بپنداریم؟ ضمن اینکه این مشکل، در روایات فقهی نیز مشهود است. فقها در طول تاریخ با کاوش در احادیث و تلاش علمی در جهت کشف صحت و سقم آنها به استنباط احکام شرعی می‌پرداختند و وجود اختلافات هیچ‌گاه موجب کنار گذاشتن کلی احادیث نشده است.

ج) نکته مهم‌تر آنکه بحث پیرامون این است که فارغ از اینکه اهل‌بیت علیهم‌السلام در دسترس ما باشند یا نباشند، به‌طورکلی برای فهم قرآن، به غیر نیاز داریم یا خیر؟ طبق دیدگاه طباطبایی، حتی اگر در عصر حضور معصومان علیهم‌السلام نیز به سر ببریم، برای فهم مراد الهی، به مراجعه به آنها نیاز نداریم. بحث در فهم اولیه از قرآن کریم و کشف مراد و مقصود خداوند است؛ یعنی با فرض حضور معصوم، آیا برای فهم قرآن به غیر نیاز داریم یا خیر؟

د) مطلب دیگر اینکه لازمهٔ منحصر دانستن روش تفسیر به روش قرآن به قرآن این است که بخش قابل‌توجهی از آیاتِ نیازمند تفسیر، بدون مفسّر باقی خواهند ماند؛ چراکه محتوای این دسته از آیات، تنها یک مرتبه مطرح شده است و هیچ آیه دیگری ناظر بر آنها نمی‌باشد. قوام و رکن اساسی در تفسیر قرآن به قرآن همچنان‌که توضیح داده شد، تشکیل خانوادهٔ آیات و کشف مقصود، درنتیجه ایجاد علقه بین آیات است. اما در عمل شاهدیم که تشکیل خانواده برای تمام آیات و در تمام موضوعات، امکان‌پذیر نیست. مثال بارز این موارد، آیات ۹۶ سوره طه، ۸۲ سوره نمل و ۱۴ سوره نجم است که در تفسیر المیزان ذیل آیات به این موضوع اشاره شده

است. طباطبایی ذیل آیهٔ ۹۶ سوره طه تصریح می‌کند که در کلام الهی، آیه‌ای که بتواند این آیه را تفسیر کند، نیافتیم: «نه در کلامِ خداوند در این قصه و نه در آیات مرتبط به آن، مطلبی که مراد آیه را مشخص کند، نیافتیم. لذا مفسران در تفسیر آیه اختلاف کرده‌اند» (همان، ج۱۴، ص۱۹۵). همچنین در تفسیر آیه ۸۲ سوره نحل می‌فرماید: «در کلام الهی، چیزی که برای تفسیر آیه مناسب باشد، پیدا نکردیم» (همان، ج۱۵، ص۳۹۶). وجود این گونه آیات، منافی انحصار روش صحیح تفسیر قرآن در اکتفا به قرآن است و تفسیر این آیات نیازمند مطالعهٔ تاریخ گذشتگان، رجوع به اهل‌بیت علیهم‌السلام است.

ه) یکی از قرآن‌پژوهان معاصر در پاسخ به اشکال اندک بودن روایات تفسیری می‌نویسد: «سخن علامه طباطبایی به پندار مستند است به آنچه سیوطی در واپسین صفحات کتاب ارجمندش، الاتقان، آورده است، اما روشن است که احادیث پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در تفسیر آیات، محدود به آنچه در آنجا آمده است نیست و تتبّع در نصوص روایات و متون مجامع حدیثی به‌روشنی نشانه این مدعاست. بیفزایم که سخن سیوطی و خویی نیز ممکن است ناظر به روایاتی باشد که صریحاً به تفسیر آیه‌ای از آیات می‌پردازد که چنان‌که گفته‌اند اندك است، اما روایاتی که در تفسیر آیات به کار می‌آید و به‌گونه‌ای ابهام از چهره کلام الهی برمی‌گیرد، فراوان است. به‌ویژه اگر آنچه از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله از طرق اهل‌بیت علیهم‌السلام نقل شده است را بیفزاییم و بر این نکته تأکید ورزیم که سنت پیامبر (قول و فعل و تقریر آن بزرگوار) یک سر می‌تواند در تفسیر قرآن کریم به کار آید؛ چراکه به گفته شافعی تمام آنچه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بدان امر کرد، چیزهایی است که از قرآن دریافته و تبیین کرده است. سیوطی نیز تأکید می‌کند که تفصیل شریعت در سنّت، تفسیری است بر معانی و اهداف و مقاصد قرآن» (مهدوی‌راد، ۱۳۸۲، ص۳۱). گذشته از این، همان طور که قبلاً گفته شد، بحث بر سر استقلال قرآن در تفسیر به‌طورکلی است؛ یعنی فارغ از اینکه معصوم در دسترس باشد یا نباشد، آیا برای فهم قرآن، به مراجعهٔ به ایشان نیاز است یا خیر؟

۴. نتیجه‌گیری

با بررسی دلیل‌های مطرح‌شده در راستای اثبات بی‌نیازی قرآن در تفسیر از غیر، این نتیجه قابل استنتاج است که عرب جاهلی عصر نزول که مخاطب اولیه آیات تحدی و تدبر است، برای فهم وحیانیت قرآن و فوق بشری بودن آن، به چیزی غیر از قرآن نیاز ندارد؛ بلکه با دقت و تأمل در مبارزه‌طلبی قرآن و نظام کلی حاکم بر آن، پی به حقیقتش خواهد برد و شاید بتوان گفت این معنای استقلال قرآن در تفسیر از دیدگاه علامه است. اما در کشف مراد الهی در جزئیات آیات الاحکام، قصص و معاد و همچنین در آموزش روش صحیح تفسیر قرآن در سایر آیات، به اهل‌بیت علیهم‌السلام نیاز داریم. شایان ذکر است در سایر آیات قرآن که دارای معانی پنهان یا ابهام است، برای کشف مراد الهی، چاره‌ای جز رجوع به مفسران و حاملان وحی وجود ندارد.

در برخی موارد، دلایل ذکرشده خود نشانی بر نیازمندی قرآن به مفسر بیرونی است. درواقع باید اذعان کرد ملازمه‌ای بین نور بودن و جامعیت قرآن با استقلال آن در کشف معانی پنهان نیست؛ چراکه نور بودن، به معنای هدایتگری است که تنها با وساطت اهل‌بیت علیهم‌السلام محقق خواهد شد. روایات مورد استناد در این نظریه، درصدد تأیید روش قرآن به قرآن هستند، اما انحصار شیوه تفسیر در روش قرآن به قرآن را نمی‌رسانند. ازنظر عقلی نیز نیازمندی به مفسر برای قرآن موجب نقص نیست؛ بلکه مفسران حقیقی قرآن در مواردی موجبات فهم حقیقی مراد الهی از آیات را برای مخاطبان فراهم می‌کنند.

فهرست منابع

قرآن کریم

الف) فارسی

۱. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۲ش)، سرچشمه اندیشه، چاپ سوم، قم: اسراء.

۲. ـــــــــ (۱۳۸۶ش)، تفسیر موضوعی قرآن در قرآن، چاپ ششم، قم: اسراء.

۳. ـــــــــ (۱۳۸۷ش)، تسنیم، چاپ هفتم، قم: اسراء.

۴. رستمی، علی‌اکبر (۱۳۸۰ش)، آسیب‌شناسی و روش‌شناسی تفسیر معصومان ﷺ، چاپ اول، بی‌جا: کتاب مبین.

۵. سیدان، سیدجعفر (۱۳۷۶ش)، «گفت‌وگو با استاد سیدجعفر سیدان»، پژوهش‌های قرآنی، دوره ۳، ش۹-۱۰ (ویژه تفسیر المیزان)، ص۳۰۶-۳۱۷.

۶. شاکر، محمدکاظم (۱۳۸۲ش)، مبانی و روش‌های تفسیری، چاپ اول، قم: مرکز جهانی علوم اسلامی.

۷. طباطبایی، سیدمحمدحسین (۱۳۸۶ش)، شیعه در اسلام، چاپ نهم، قم: واریان.

۸. ـــــــــ (۱۳۸۸ش)، قرآن در اسلام، چاپ سوم، قم: مؤسسه بوستان کتاب (مرکز چاپ و نشر دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم).

۹. مهدوی‌راد، محمدعلی (۱۳۸۲ش)، آفاق تفسیر مقالات و مقولاتی در تفسیرپژوهی، چاپ اول، تهران: هستی‌نما.

۱۰. مهدی، عبدالنبی (۱۳۸۰ش)، روش صحیح تفسیر قرآن، چاپ اول، تهران: منیر.

ب) عربی

۱. ابن‌منظور، محمدبن‌مکرم (۱۴۱۴ق)، لسان العرب، چاپ سوم، بیروت: دار الفکر للطباعة و النشر و التوزیع ـ دار صادر.

۲. حر عاملی، محمدبن‌حسن (۱۴۰۹ق)، وسائل الشیعة الی تحصیل مسائل الشریعه، چاپ اول، قم: مؤسسة آل‌البیت ﷺ.

۳. خطیب، عبدالکریم (۱۴۲۴ق)، التفسیر القرآنی للقرآن، چاپ اول، بیروت: دار الفکر العربی.

۴. خویی، سیدابوالقاسم (۱۳۸۲ش)، البیان فی تفسیر القرآن، ترجمه: محمدصادق نجمی و هاشم هاشم‌زاده هریسی، چاپ اول، تهران: وزارت ارشاد.

۵. راغب اصفهانی، حسین‌بن‌محمد (۱۴۱۲ق)، مفردات الفاظ القرآن، تحقیق و تصحیح: صفوان عدنان داوودی، چاپ اول، بیروت: دار القلم ـ الدار الشامیة.

۶. طباطبایی، سیدمحمدحسین (۱۳۷۱ش)، المیزان فی تفسیر القرآن، چاپ دوم، قم: اسماعیلیان.

۷. ـــــــــ (بی‌تا)، حاشیه کفایه الاصول، چاپ اول، قم: بنیاد علمی فکری علامه.

۸. طبرسی، احمدبن‌علی (۱۳۸۱ش)، الإحتجاج، ترجمه: بهراد جعفری، چاپ اول، تهران: اسلامیه.

۹. طریحی، فخرالدین‌بن‌محمد (۱۳۷۵ش)، مجمع البحرین، تحقیق و تصحیح: احمد حسینی اشکوری، چاپ سوم، تهران: مرتضوی.

۱۰. مصطفی، ابراهیم (۱۹۸۹م)، المعجم الوسیط، استانبول: دار الدعوه.

۱۱. مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۷۴ش) تفسیر نمونه، تهران: دار الکتب الاسلامیه.